

اضافه و زیادت وجود بر ماهیت به حسب عقل (۳)

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

لا يُقَالُ التَّصَوُّرُ لَيْسَ إِلَّا الْكَوْنَ الذَّهْنِي لِأَنَّا لَا نُسَلِّمُ أَنَّ التَّصَوُّرَ هُوَ الْكَوْنَ فِي الذَّهْنِ
وَ إِنْ أَسْلَمَ فَبِالدَّلِيلِ وَ إِنْ سَلِّمَ فَتَصَوُّرُ الشَّيْءِ لَا يَسْتَلْزِمُ تَصَوُّرَ تَصَوُّرِهِ وَ عِبَارَةُ
الْأَكْثَرِينَ أَنَا قَدْ نَتَّصَوَّرُ الْمَاهِيَةَ وَ نَشْكُ فِي وَجُودِهَا الْعَيْنِي وَ الذَّهْنِي فَيَرُدُّ عَلَيْهَا
الْإِعْتِرَاضُ بِأَنَّهُ لَا يُفِيدُ الْمَطْلُوبَ لِأَنَّ حَاصِلَهُ أَنَا نُدْرِكُ الْمَاهِيَةَ تَصَوُّراً وَ لَا نُدْرِكُ
الْوُجُودَ تَصَدِيقاً وَ هَذَا لَا يُنَافِي الْإِتْحَادَ وَ لَا يَسْتَلْزِمُ الْمُغَايِرَةَ بَيْنَ الْمَاهِيَةِ وَ الْوُجُودِ لِعَدَمِ
إِتِّحَادِ الْحَدِّ الْأَوْسَطِ فِي الْقِيَاسِ.^۱

بحث راجع به زیادت وجود بر ماهیت بود و

ادله‌ای را بر زیادت مفهومی وجود بر ماهیت ذکر کردند. این مسئله یکی از مسائل بسیار دقیقی است که نسبت به خیلی از موارد فلسفه این قضیه مطرح می‌شود مخصوصاً در زیادت اسماء و صفات باری بر وجود و کیفیت تغیر و تحدید اسماء و صفات و عدم زیادت آنها که این خودش معرکه آراء است و خیلی بحث مفصلی در اینجا دارد.

شکی نیست در اینکه وجودی را که در خارج

می‌بینیم این وجود، وجود واحد است یعنی دوئیتی در شیء خارجی که ملموس و مرئی ما است مشاهده نمی‌کنیم و همین‌طور شکی نیست در اینکه این

۱. الحکمة المتعالیة، ج ۱، ص ۲۴۴.

وجود، وجود مقید است و جدای از آن وجود منبسط و بالصرافه نیست. به این عبارت که وجودات مقیده در خارج یک وقت ممکن است این طور تصور عامیانه بشود که اینها تکه جدا شده‌ای از آن وجود بالصرافه و بسیط هستند. خب این در واقع اولاً نفی صرافت آن وجود را می‌کند و دوم ابطال استقلال وجود خارجی و الزام تعلقش به واسطه آن اضافه اشراقیه با مبدأ، نفی استقلالیت وجودات و اعیان خارجی را می‌کند. پس باید وجودات خارجی را در عین اینکه مقید و محدود هستند متعلق و مرتبط با آن وجود بسیط و اطلاقی و بالصرافه بدانیم و لازمه این مسئله این است که آن وجود اطلاقی و بالصرافه در عین صرافت خودش منافاتی با تقیدش به این مقیدات ندارد چون اگر منافات پیدا بکند از آن صرافت بیرون می‌آید. من باب مثال شما هوایی که در این اطاق در جریان هست را قابل تسری و سرایت به همه خلل و فرج این اطاق می‌دانید که این هوا در همه این خلل و فرج رسوخ و سرایت کرده است. حالا بعد بیاید و جلوی یک تکه از این هوا یک سدی قرار بدهید و نگذارید این هوا به این منفذ عبور

کند. جلوی دریچه و طاقچه‌ای که الآن در اینجا هست یک مانع قرار بدهید و این هوا در آن طاقچه نفوذ پیدا نکند. بنابراین این جریان و جریان هوا را در همهٔ خلل و فرج سد کردید و نمی‌توانید در اینجا بگویید که الآن هوا به همهٔ منافذ این اطاق و غرفه جریان دارد. نه خیر، هوا به فلان منفذ جریان ندارد چون درمقابلش سد و مانعی قرار داده شده است و این هوا به فلان منفذ جریان ندارد چون درمقابلش یک مانعی قرار داده شده است. بنابراین در وقت و صورتی جریان این هوا شمولی است که مانعی برای او قرار داده نشود. اگر مانعی برای او قرار داده بشود که به جریان آن هوا حد بزند دیگر نمی‌توانیم بگوییم که این جریان هوا عام الشمول است.

مثال دیگری که می‌توانیم بزنیم مثال موج است. فرض کنید الآن در این اطاق امواج زیادی وجود دارد؛ امواج رادیو و تلویزیون و سایر امواج دیگر الآن در این اطاق موجود هستند و اگر یک گیرنده‌ای در اینجا باشد و این گیرنده بیاید این موج را بگیرد و نگذارد که این موج به گیرنده‌های بعد سرایت کند،

در واقع این سریان و جریان موج در اینجا قطع می‌شود و با آن نفوذ و سریانی که دارد و تعریفی که برای سریان موج و امواج شده است منافات دارد. اما اگر موج را این‌طور تعریف کردیم که هیچ رادع و مانعی برای نفوذ او نیست اگر یک گیرنده‌ای در اینجا باشد این موج به آن گیرنده می‌خورد و آن گیرنده این موج را از امواج الکتریکی بیرون می‌آورد و تبدیل به امواج صوتی می‌کند و ما می‌شنویم ولی همین موج وقتی که به گیرنده خورد از این عبور می‌کند و به گیرنده و قابل بعدی می‌رسد و آن‌هم به همین امواج تبدیل می‌شود. باز قابل بعدی و قابل ثالث همین‌طور وجود دارد **إلی غیر نهاییه** این امواج همین‌طور این نفوذ خودش را نسبت به قوابلی که در کنارش قرار داده است این قوابل وجود دارد یعنی با حفظ موقعیت و خصوصیت خودش که حالا به بساطت تعبیر می‌کنیم درعین حال تقیدش به این قوابل موجب صرف آن بساطت از آن موقعیت به غیر بساطت و غیر از آن عام الشمول بودن و عام السریان بودن ندارد.

مسئله وجود بالصرافه با تقریری که نسبت به این

مسئله می‌آوریم از همین قبیل است. وجود، حقیقتی است که هویت اشیاء را تشکیل می‌دهد؛ هم هویت إله را و هم هویت سایر اسماء و صفات را و هم هویت سایر اسماء و صفات جزئیة که عبارت از تمام مقیدات خارجی است. این وجود عبارت از این حقیقت است. تعبیری را که از این وجود می‌آوریم این تعبیر، مفهوم عام است. عرض شد که نسبت به نفس مفهوم در این مفهوم تشکیک نداریم. وقتی که می‌گوییم: این کتاب هست، به همان معنا و مفهوم یک حقیقتی را ادراک می‌کنیم که می‌گوییم: إله هست. خدا هست برای ما همان مفهومی را می‌رساند که الآن این تسبیحی که در دست من هست می‌گوییم که این تسبیح هست، به همین معنا است و فرق نمی‌کند. به مصداق آن کاری نداریم که مصداق کدام اشرف، اعلیٰ، اشدّ، اقویٰ و اولیٰ است، این مراتب قوت و ضعف در آن مصداق وجود دارد. بحث ما در مفهوم است یعنی مفهوم هستی و وجود نسبت به تمام تعینات خارجی و نسبت به موجود لا تعین که همان وجود إله هست هیچ تفاوتی نمی‌کند!

شما نسبت به یک پشه می‌گویید که پشه هست و نسبت به یک حیوان مثل فیل هم می‌گویید که فیل هست. آن هستی که راجع به فیل به کار می‌برید «فاء» یا «سین» آن را مشدد نمی‌کنید و حرکت «ه» را تبدیل نمی‌کنید بلکه همان وزن و کلمه را برای فیل می‌آورید که همان کلمه را برای پشه آوردید. هیچ تفاوتی در این قضیه و قضیه مفهوم ندارد.

إِنَّمَا الْكَلَام در آن وجود خارجی است. در آن وجود خارجی است که صحبت است که کدام یک از مراتب وجود حصه بیشتری را بردند؟ آن یک مرتبه دیگری است اما این مسئله در نفس خود آن قضیه فرق می‌کند لذا این بحثی را که می‌گویند که مشکک، آن مفهومی است که دارای مراتب مختلفه است، در نفس مفهوم دارای مراتب مختلف نیست بلکه در مصداق آن مفهوم [اختلاف] است، نه خود آن مفهوم، مصداق خارجی آن مفهوم دارای مراتب مختلف است. می‌گویند که فلان شخص عالم است و علم فلان شخص بیشتر است. در هر دو معنای دانستن می‌آید، نه دانستن کمتر و دانستن بیشتر. بله، انسان از این دانستن که می‌داند - عالم است یعنی

می‌داند - این معنای «می‌داند» باید منتقل بشود. چه چیزی را می‌داند؟ آن چیزی را که می‌داند قابل اشتداد و تشکیک است، نه نفس مفهوم «می‌داند»! مفهوم وجود هم از همین قاعده مستثنی نیست.

بنابراین آن چیزی را که ما برای موضوعات مختلف نسبت به این موضوع می‌آوریم عبارت از محمول است **زیدٌ موجودٌ، شجرٌ موجودٌ، الكتابُ موجودٌ، السماءُ موجودٌ، الأرضُ موجودٌ، الأفلاكُ موجودٌ و العوالمُ موجودٌ** تا همین‌طور برسد به **الصفاتُ العلیا موجودٌ و الأسماءُ العلیا موجودٌ و إلهٌ موجودٌ و الله موجودٌ**. تمام آن مراتب و محمولی را که برای این موضوعات مختلف می‌آوریم، محمول ما محمول واحد است یعنی محمول در اینجا متعدد نشده است بلکه آن هستی را برای موضوعات مختلف در اینجا می‌آوریم و به آن نحوه وجود کار نداریم. آن کیفیت و مفهوم هستی را برای همه اینها می‌آوریم. خب حالا این مفهوم که هست با آن مفهوم که موضوعش هست قطعاً تخالف و مخالفت دارند؛ یعنی وقتی که می‌گوییم که زید هست، بین زید و هست از نقطه نظر مفهوم تفاوت

هست. هست و **موجود** بر یک معنا دلالت می کند،
 بر معنای کون و ثبوت و وجود دلالت می کند ولی
 زید دلالت از یک معنای دیگر می کند. زید دلالت بر
 یک قیافه، مو، ریش، عمامه، لباس، قبا، عبا و این
 چیزها می کند. بین هست و زید از نقطه نظر مفهومی
 چه تفاوتی است؟ به وجود خارجی کاری نداریم!
 اصلاً فرض می کنیم زید هم در خارج نباشد.
 همین قدر که شما می گوید: **زید موجود** سواء اینکه
 زید در خارج باشد یا زید در خارج نباشد دو مفهوم
 مختلف در ذهن شما می آید! هنوز به خارج کار
 نداریم. وقتی که یک قضیه ای را مطرح می کنیم سواء
 اینکه این قضیه، قضیه صادق باشد یا قضیه کاذب
 باشد تفهم مخاطب دیگر در اختیار متکلم نیست.
 وقتی متکلم یک قضیه ای را می گوید دیگر در اینجا
 مخاطب این معنا را می فهمد. کأنّ متکلم مخاطب را
 ملزم به فهمیدن معنا کرده است. لذا می گویند که
 وقتی یک شخص اقرار بکند همین قدر که اقرار کرد
 محکمه او را نسبت به اقرار ملزم می کند. می گوید که
 هان! شما این حرف را زدید و حالا باید پای آن
 بایستید. مدام می گوید که آقا دروغ گفتم. [می گوید

که] بیخود دروغ گفتی! ما شما را انسان و عاقل می‌دانیم نمی‌گوییم که شما دروغ گفتید. شما این حرف‌ها را نمی‌زنید و شما خودتان هم نمی‌فهمید که بسیار شخص شریفی هستید! این حرفی را که زدید ما نسبت به این معنا اقدام می‌کنیم!

بنابراین بین موضوع و محمول یک تخالفی وجود دارد. بین موضوعات و این محمول قطعاً تخالف وجود دارد. چون اگر این محمول از نقطه نظر مفهومی عین موضوع باشد این محمول ما چون نسبت به سایر محمول‌ها عین یکدیگر است وقتی می‌گوییم که کتاب هست باینکه می‌گوییم که تسبیح هست، «هست» در هر دو یکی است. **مساوِ لِشِئِءِ مساوِ لِمساوِ لِشِئِءِ**؛ وقتی یک چیزی مساوی با موضوع بود و با آن محمول دیگر هم مساوی بود درحالی‌که آن محمول مساوی با موضوع هست بنابراین این موضوع هم که مساوی با محمول است مساوی با موضوع دیگری است که آن موضوع دیگر باز مساوی با محمول خودش است. بنابراین باید بگوییم که ما هیچ نوع اختلافی در مفاهیم موضوعات

نداریم و هو بدیهی البطلان.

پس بین موضوعات ما از نظر مفهومی و آن
محمول یک تفاوتی وجود دارد و این یک چیزی
است که هیچ کسی این را انکار نمی کند یعنی هیچ
شخص سفسطه بازی نمی گوید که آقا موضوعات با
همدیگر یکی هستند. حالا ممکن است که شخصی
بیاید دربارهٔ محمول بگوید که این وجودی که برای
این هست از نقطه نظر معنا با وجود دیگر تفاوت
می کند. این را گفتند و آن هم اشتباه بین مفهوم و
مصادق است چون مصادق خارجی این موضوع با
مصادق خارجی موضوع دیگر تفاوت دارد، در
اختلاف در مصادیق خارجی گفتند که وجودات
خارجی هم که این وجود حکایت از آن وجود
خارجی می کند خود این محمول ها هم متفاوت
هستند. وقتی می گوئیم که **زیدٌ موجودٌ**^{۲۸} یک معنا از
موجودٌ^{۲۸} می فهمیم وقتی می گوئیم که **عمرٌ موجودٌ**^{۲۸}
معنای دیگری از **موجودٌ**^{۲۸} می فهمیم که البته این هم باز
یک معنای دقیقی است که الآن خدمتتان عرض
می کنم. وقتی می گوئیم که **الشجرٌ موجودٌ**^{۲۸} یک معنا
از **موجودٌ**^{۲۸} می فهمیم. وقتی که می گوئیم: **الإله**

موجود^{۲۸} معنای دیگری می‌فهمیم. اگر نفهمیم خیلی اشتباه می‌کنیم! آن **إله موجود^{۲۸}** آن وجود خاص و مختص إله است. **الشجرُ موجود^{۲۸}** آن وجود خاص شجر است و وجود خاص شجر از نقطه‌نظر مفهومی با وجود خاص إله از نقطه‌نظر مفهومی تفاوت دارد! این معنا خیلی معنای دقیقی است ولی گمان نمی‌کنم این افراد به این معنای دقیق ملتفت شده باشند. آنها همین‌طور به اختلاف بر موضوعات نگاه کردند و گفتند که محمولات هم به اختلاف موضوعات باهم فرق می‌کنند. اما این معنا بسیار معنای دقیقی است که الآن در این توضیحی که نسبت به اتحاد ماهیت با وجود بیان می‌کنیم این معنای دقیق در اینجا روشن می‌شود.

حالا قبل از اینکه به این معنا برسیم ما یک معنای عامی داریم. هم **زیدُ موجود^{۲۸}** می‌گوییم یعنی زید هست و در اینجا [سرحال] نشسته است و داریم او را تماشا می‌کنیم. فرض کنید عمرو هم در اینجا نشسته است و او را هم داریم تماشا می‌کنیم پس هردو هستند و هردو هم نشسته‌اند. نشستن هم یک

معنا دارد و نشستن در هردو یکی است؛ هم این نشسته است و هم آن نشسته است همه در اینجا نشسته‌اند. آن نکته‌ای که در اینجا هست این است که - اینجا مسئله دیگر می‌خواهد دقیق بشود! - گفتیم: آن وجود بالصرافه جدای از آن وجود و تعینات خارجی نیست. چون اگر بخواهد جدای از تعینات خارجی باشد در صرافت او خلأ وارد می‌شود. وقتی در صرافت او خلأ وارد شد او مرکب می‌شود. وقتی که مرکب وارد شد ترکیب در إله لازم می‌آید و آن مسائل خاص به خودش را دارد.

بنابراین این موجود خارجی در عین مقید و محدود بودنش چه شده است و چه پدیده و حادثه‌ای در اینجا به وجود آمده است که همان وجود بالصرافه تبدیل به یک وجود مقید و محدود شده است؟! چه قضیه‌ای در اینجا اتفاق افتاده است؟! بالأخره باید یک چیزی اتفاق بیفتد همین‌طور که خودش نمی‌شود! این کتاب بسته است همین‌طوری که خودش باز نمی‌شود بلکه باید شخصی بیاید این کتاب را باز کند. فرض کنید این لیوان الآن در اینجا هست خب یک کسی باید بیاید لیوان را در اینجا

بردارد. الآن فرض کنید در اینجا ماء زیاد است. یک مقداری از این ماء برداشته می شود در قالب ریخته می شود و تبدیل به ثلج می شود. بالأخره فاعلی، حدی، قابلی و تعینی می خواهد. چه پدیده ای به وجود آمده است که آن وجود بالصرافه که عبارت از وجود مبدأً اعلیٰ است تبدیل به وجود محدود و وجود مقید شده است؟ در این محدودیت شکی نیست چون محدودیت را داریم می بینیم و این ملموس و ظاهر بالوجدان است. الآن شما دارید این محدودیت ها را می بینید ترشی می بینید، شیرینی می بینید، تلخی می بینید، سیاه می بینید، سفید می بینید، قرمز می بینید، زرد می بینید، آسمان می بینید، زمین می بینید، انسان می بینید و حجر می بینید تمام اینها اختلافاتی است که در محدودات هست. از آن طرف آن وجود هم وجود بالصرافه است که نه قرمز و نه سیاه و نه سفید است هیچ نیست. چون اگر قرمز باشد قرمز منافات با سیاهی دارد. اگر آن وجود سفید باشد سفید منافات با زردی دارد. زردی منافات با خضرویت و سبزی دارد. اگر آن وجود

تشکلش به انسان باشد خب همین محدودیت لازم می آید و انسان منافات با حجریت دارد. این منافات هم محسوس است.

بنابراین در اینکه این وجود خارجی متعلق به آن وجود بسیط است شکی نیست. در اینکه آن وجود بسیط بالصرافه است و با حد خوردن به این مقیدات از صرافت خودش دست برنمی دارد، در این هم شکی نیست اما این نحوه تقیدی که الآن در خارج هست از کجا آمده است؟! صحبت ما این است. آقایانی که قائل به اصالت ماهیت هستند و وجود را امر زائد می دانند یا اینکه مثل بعضی ها که قائل به اصالت هردو هستند مثل آقا میرزا مهدی اصفهانی در مشهد بود که هم قائل به اصالت وجود و هم قائل به اصالت ماهیت بود! خب حالا خدا کدام یک از آنها است؟! بالأخره خدا جزو وجود است یا جزو ماهیت است؟! او که نمی تواند بگوید که خدا جزو ماهیت است پس می گوید که خدا جزو وجود است. پس این ماهیت از کجا آمد؟! خدا که نمی تواند ماهیت درست کند! قضیه خیلی واضح البطلان است. این محدودیتی که الآن آمد آیا خارج از حیطة وجود

آمد؟! خارج از حیطه وجود که چیزی وجود ندارد!

خارج از حیطه وجود مفیض و خارج از حدود وجود

مبدأ چیزی وجود ندارد تا اینکه بیاید به ضم ضمیمه

از این وجود یک مقداری به آن خارج که خارج از

آن حیطه است اصابت کند و یک شیء و نوع

خارجی را به وجود بیاورد. چیزی خارج از وجود

نیست! از حیطه وجودی او هیچ چیزی اصلاً خارج

نیست! پس هرچه هست در همان وجود مطلق و

بالصرافه است یعنی نفس وجود بالصرافه این اقتضاء

را می کند و این قدرت را دارد و این ذاتی اوست

همان طوری که ذاتی ماء سیلان است و ذاتی حجر

جمود و عدم سیلان است همین طور ذاتی آن وجود

مطلق سریان به همه مواردی است که این موارد مقید

هستند یعنی این وجود بالصرافه و بسیط - ببینید

اینجا بزنگاه بین مسئله با مرحوم آخوند پیش می آید!

- وقتی که می خواهد مقید بشود و به این شکل و

قیافه و صورت دربیاید این صورت و این قیافه را از

کجا آورد؟! صحبت ما این است که این صورت و

قیافه از کجا هست؟! از خودش است. غیر از این

است؟! یعنی آن وجود بالصرافه اقتضاء تشکل به اشکال را هم در ذات خودش دارد.

بنابراین دیگر در اینجا دو چیز متفاوت نداریم، یک چیز به نام وجود خارجی که این وجود خارجی آمده بر یک ماهیت اضافه و زائد شده است که آن ماهیت همان خصوصیت تشخص افراد است بلکه آنچه که در خارج داریم یک امر است و آن امر عبارت از وجود است. آن وجود همان حقیقتی است که هویت خارجی این اعیان را تشکیل می‌دهد. همان که عبارت از وجود و حصه است. وقتی که می‌خواهد این وجود بالصرافه و حصه در خارج تشخص پیدا بکند قطعاً باید یک اختلافی وجود داشته باشد والا اگر اختلاف وجود نداشته باشد خوب همه اشیا در خارج به حد و یک منوال هستند. قطعاً باید تنوع انواع در خارج باشد والا همه در خارج که یک نوع هستند. قطعاً باید در خارج تشخصات مختلف باشد والا تشخص واحد در خارج هست و آن تشخص واحد موجب عدم اختلاف و میز بین [آنها] است. بله، آن مسئله‌ای که تشخص در خارج واحد است آن یک مسئله دیگری است که حالا اصلاً

جای صحبتش در اینجا نیست که وجود دارای
شخصیت خارجی است که خلاف قائلین به تشکیک
در وجود...

البته به معنای عام، نه حتی به آن معنای
اصطلاحی که راجع به آن صحبت شده است. این
تشخص خارجی و این خصوصیات اختلافاتی که در
خارج هست همهٔ اینها موجب تمایز اعیان خارجی
از همدیگر است. حالا این تمایز اعیان خارجی از
هم از کجا است؟! از خصوصیات ماهوی اشیاء
خارجی است؛ فرض کنید یکی غنم است، یکی بقر
است، یکی ابل است، یکی هره است، یکی اسد
است، یکی ذئب است، یکی حجر است، یکی انسان
است، یکی جن است، یکی شیطان است و یکی
ملک است. این خصوصیت ماهوی خارجی موجب
اختلاف اینها است.

فرق‌های انسان و ملک

این خصوصیت خارجی که این انسان است و
چون انسان است با ملک و ملائکه تفاوت دارد و آن
ملک است و چون ملک است با جن تفاوت دارد.

﴿كَانَ مِنْ آلِ جِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ﴾^۱ ملک

دارای یک هویتی است که آن هویت و ماهیت او با ماهیت و هویت جن تفاوت دارد. آن در یک بُعد از عالم وجود است و این در یک بُعد از عالم وجود است. ملک دارای هویتی است که با هویت جماد و انسان منافات دارد. انسان دارای عقل و صفات و خصوصیتی است که ملک اینها را ندارد. انسان دارای غریزه شهوت و حب نفس است. این غریزه شهوت و غضب و حب نفس و اینها در ملک نیست. یعنی در ما یک خصوصیتی هست که در او نیست. در او صحت سلب به لحاظ ماهوی دارد و در ما عدم صحت سلب به لحاظ ماهوی دارد لذا موقعیت انسان با موقعیت او فرق می کند. هیچ وقت ملائکه غضب نمی کنند و هیچ وقت شهوت ندارند. غضب ملائکه عبارت از بروز و ظهور صفت قهاریت پروردگار است نه اینکه خود ملائکه غضب کنند. خود ملائکه فی حدّ نفسه فقط مطیع امر پروردگار هستند. آن ظهور و بروز صفت قهاریت در ملائکه هست که

۱. سوره کهف (۱۸) آیه ۵۰. الله شناسی، ج ۳، ص ۱۰۹:

«او از طائفه جن بود، لهذا از امر پروردگارش انحراف جست.»

به صورت عذاب و سایر این مسائل در خارج بروز و ظهور پیدا می کند ولی انسان غضب می کند. انسان بدون جهت و علت غضب می کند و این هم صحیح نیست.

غضب از روی تکلیف!

انسان باید از روی علت و عقل و تدبر غضب کند. بداند این غضبی که در اینجا می کند صحیح است یا صحیح نیست. انسان باید از روی تکلیف غضب کند والا اگر بدون تکلیف غضب بکند سرمایه اش از بین رفته است و آن خصوصیات اخلاقی و ملکاتش را ازدست می دهد. انسان دارای شهوت است و ملائکه دارای شهوت نیستند و اصلاً نمی فهمند یعنی چه چون ندارند ولی انسان این را دارد و می فهمد. مثل بچه پنج ساله که شهوت را نمی فهمد چون ندارد. حالا اینکه در کمونش هست بماند ولی اگر مدام به بچه پنج ساله و هفت ساله بگویند که عجب عروسی هست آن قدر عالی است! خوش به حال هر کسی که برای او وقتش هست. خلاصه خدا قسمت همه بکند آن قدر این عالی و خوب است! مدام می گویند که بله، اما خوشی او به

این است که بیاید با بچه‌ها در کوچه بازی کند یعنی عروسی را برای این می‌خواهد که بیاید و شیرینی بخورد و شلوغ بشود و با بچه‌ها بازی بکند. ما کوچک بودیم وقتی که با پدرمان شب‌های احیاء به مسجد می‌رفتیم می‌آمدیم در خیابان بازی می‌کردیم یعنی خوشمان می‌آمد که شب احیاء بلند شویم بیاییم برویم با بچه‌ها در خیابان فوتبال بازی کنیم! این اصلاً نمی‌فهمد چون این معنا در کمون بچه وجود ندارد. ملائکه هم به همین کیفیت هستند.

خب این خصوصیتی که الآن هست موجب شده است که این وجود خارجی دارای یک اختلافی با وجود خارجی دیگر باشد. آن خصوصیت از کجا آمد و در این چندتا از مهره‌هایی که خدا قرار داد، اسم آن را ملک گذاشت؟! سه‌تا مهره اینجا قرار داد و اسم آن را جن گذاشت. پنج‌تا مهره اینجا قرار داد و اسم آن را ملک گذاشت و شش‌تا مهره قرار داد اسم آن را انسان گذاشت این مهره‌ها از کجا آمده است؟! صحبت ما این است که این از کجا آمده است؟! خود وجود آمده است! خود وجود است که از نقطه نظر مراتب اشتداد، ضعف، قوه، شدت،

اولیت، اولویت، اقریت و ابعیت به این خصوصیات مختلف بدون نیاز به چیز دیگر خود را درمی آورد. این معنا که به این شکل خود را درمی آورد اسمش را ماهیت می گذاریم.

تعریف ماهیت

پس حالا متوجه شدید ماهیت چیست؟! ماهیت عبارت از خصوصیتی است که از خود وجود نه از جای دیگر - سراغ چیزی دیگر نروید کجا بروید؟! - آمده است و به آن وجود بسیط شکل خاص را می دهد. باز خصوصیتی از همان وجود بسیط آمده است و به این وجود، شکل خاص دیگری می دهد.

عدم تفاوت ماهیت با وجود

پس روی این حساب آیا تفاوتی بین وجود و ماهیت هست یا نه؟ دیگر تفاوتی نیست و آیا اگر دقت کنیم تفاوتی از نقطه نظر مفهومی - نه از نقطه نظر عامیانه بحث جلسه قبل ما بحث عامیانه بود - دیگر تفاوتی بین محمول و موضوع هست یا نه؟! دیگر تفاوتی نیست. به جهت اینکه وقتی که ما می گوئیم: **زید موجود^{۲۸}** چه وجودی منظور ما از این **موجود^{۲۸}** است؟! آیا آن **موجود^{۲۸}** که به شجر **موجود^{۲۸}**

می‌گوییم؟! یا موجود^{۲۸} که به سماء موجود^{۲۸} می‌گوییم
آن موجود^{۲۸} زید^{۲۸} موجود^{۲۸} است؟! نه، این طور نیست.
زید^{۲۸} موجود^{۲۸} نه به معنای اینکه فقط صرف اطلاق
هستی بر آن هست بلکه زید^{۲۸} موجود^{۲۸} به این شکل
خاص است.

آنچه که ما در اینجا می‌خواهیم این است که بین
موضوع و محمول نوع اتحادی را برقرار کنیم. این را
در هر قضیه لازم داریم یعنی در هر قضیه‌ای باید بین
موضوع و محمول نوع اتحاد و مغایرتی باشد. اگر
هیچ مغایرتی نباشد حمل محمول بر موضوع له
خواهد بود مثل اینکه بگوییم: زید^{۲۸} زید^{۲۸}. مگر آن‌هم
باز به توجیهاتی و به چیزهایی می‌شود یعنی از باب
تأکید است. زید^{۲۸} زید^{۲۸} تصور نکنید که زید^{۲۸} عمرو^{۲۸}.
مثلاً زید در منزل شما آمده است می‌گویید که زید
آمده است، با حالت [تأکید] می‌گویید که زید^{۲۸} زید^{۲۸}
یعنی خود زید آمده است و کسی دیگر نیامده است!
یعنی این نوع اختلاف باز در اینجا به یک معنای مبهم
و مبین مطرح می‌شود. آن اتحادش هم به جای خود
محفوظ است. اگر اتحاد نباشد اصلاً بین موضوع و
محمول دیگر ربطی نیست.

استاد: صبر کن بالام جان! یکی یکی [توضیح می‌دهیم]! بحث ما اصلاً اتحاد در مفهوم نیست و صحبت ما اتحاد در مصداق است. یعنی می‌خواهیم این را بگوییم البته بحث مفهومی هم داریم. می‌خواهیم بگوییم که این مفهوم همان مفهوم است و فرق نمی‌کند. مثل اینکه می‌گوییم که یک تصویری داریم، اصلاً بحث ما نسبت به تصور [مفهوم] است و خود یک مفهومی را الآن تصور می‌کنیم. بعد می‌خواهیم بگوییم که این تصور ما با آن تصور ما یکی است اصلاً کاری به وجود خارجی نداریم. اصلاً این تصور ما وجود خارجی هم ندارد حتی به عنوان حکایت هم نمی‌گوییم که الآن این تصور ما در اینجا به عنوان محکی خارجی، موضوع برای قضیه مطرح کردیم. نه، اما صرف‌نظر از این قضیه خود این موضوعی را که می‌آوریم این موضوع ما یک محمول می‌خواهد. محمولش همان **موجود^{۲۸}** است. خب این دو مفهومی را که الآن در اینجا آوردیم، در آن نگاه بدوی وقتی که نگاه می‌کنیم این **زید^{۲۸}** در اینجا با معنای **موجود^{۲۸}** دوتا است. **زید^{۲۸}** یک

معنایی برای خودش دارد لعلّ اینکه اصلاً موجود نباشد! **زید** یعنی یک هیکلی که فرض کنید نود کیلو تمام وزنش است قد او هم ۱۸۰ یا ۱۷۰ سانت است و دارای این شکل و شمایل است و این خصوصیات را دارد، این زید می‌شود. می‌گویند که خب حالا این زید با این خصوصیات **موجود** أم لا؟ می‌گوییم که نه، موجود نیست. [می‌گویند که] پس چرا از او حرف می‌زنید؟! می‌گوییم که إن شاء الله می‌شود و این زید به وجود می‌آید و متولد می‌شود و قدش هم به ۱۸۰ می‌رسد و نود کیلو هم وزن پیدا می‌کند.

پس الآن شما در اینجا دارید ترسیم می‌کنید و یک ماهیتی را تصور می‌کنید که این ماهیت هنوز لباس وجود به خود نپوشیده است. وقتی که این ماهیت موجود شد آن وقت شما می‌گویید که **موجود**. پس اگر قرار باشد بر اینکه همه مفاهیم در موضوعات عین محمولات باشند به محض اینکه شما می‌گویید: **زید، موجود** هم باید در نظر شما بیاید درحالی‌که نمی‌آید. اما صحبت ما این است که زیدی که الآن موجود شده است و محمولی را که ما برای این زید می‌آوریم بعد از اینکه این محمول را برای زید

آوردیم آیا آن محمول ما با محمولی که برای عمرو می آوریم یکی است یا دوتا است؟ این را به ما جواب بدهید.

تلمیذ: این با آن تشکیک در وجودی که شما در مفهوم قائل شدید در آن بحث جلسه قبل و این جلسه مغایر نیست؟

استاد: می گویم که چرا مغایر است.

آن بحث جلسه قبل ما یک بحث معنای بسیط و عامیانه بود البته نمی خواهیم به مرحوم آخوند جسارت بکنیم ولی ایشان حالا یا نخواستند با آن دقت وارد بشوند یا بنا بر همان ممشا خواستند صحبت کنند البته در این چند خط آخر که مسئله ای را مطرح می کنند خیلی کار را خراب کردند! حالا به همان نهج که قوم ذکر کردند که هیچ اختلاف مفهومی بین موضوع و محمول نیست ما آن را در جلسات قبل عرض کردیم که بله، موضوع برای خودش یک مفهوم دارد همان طوری که زید، عمرو، بکر و خالد اینها مصادیق مختلفه ای هستند، مفاهیم اینها مفاهیم مختلفه است. آن مفهوم شما که از زید می فهمید با عمرو فرق می کند. یک شخصی دوست شما است اما این دشمن شما است. زید دوست شما است و عمرو دشمن شما است. شما می گوید که

زید در منزل من آمد یعنی عمرو که دشمن شما است
آمد؟! این طور نیست. همان طوری که این مفاهیم
مختلف هستند محمولات این مفاهیم هم با خود این
مفاهیم مختلف است. به جهت اینکه این محمولات
همه دارای یک معنا هستند و آن معنا معنای وجود
است و این محمول با موضوع خودش در اختلاف
است همان طوری که خود این موضوعات باهم در
اختلاف هستند. اگر اختلاف نداشته باشند لازمه اش
این است که حتی موضوعاتی که دارای مفاهیم
مختلف هستند آنها با همدیگر اختلاف نداشته
باشند. این آن مطلبی بود که در آن جلسه عرض
کردیم.

در این جلسه صحبت را در مصداق بردیم و
می خواهیم مصداق را منشأ انتزاع برای حمل این
محمول بر موضوع قرار بدهیم. در جلسات قبل
صحبت از این بود که محمول ما در قضایا یک مفهوم
عام الشمولی است که نسبت به همه موضوعات
علی السویه است چه اینکه بگویید: **شجرٌ موجودٌ** چه
بگویید: **الإله موجودٌ**. چه اینکه بگویید: **الكتاب**
موجودٌ یا اینکه بگویید: **السماء موجودَةٌ**. آن مفهوم

هستی در همهٔ موارد یکی است اما دارای تشکیک در مصداق است یعنی در مصادیقش یکی حصهٔ وجودی او بیشتر است و یکی کمتر است.

این جلسه بحث ما راجع به این است و می‌خواهیم این را بگوییم که این معنایی را که از این بر این مصداق حمل می‌کنیم آیا آن معنا را از پیش خود اعتباراً بر این مصداق حمل کردیم یا یک منشأ انتزاع خارجی دارد؟! آن منشأ انتزاع خارجی نحوهٔ وجودش با منشأ انتزاع خارجی نحوهٔ وجود دیگر تفاوت می‌کند. حرف ما در این جلسه این است. مثل این بحثی که مرحوم آخوند بعداً راجع به اسماء کلیه الهی و عدم زیادت اسماء بر ذات می‌کنند در آنجا هم این مسئله مطرح می‌شود. فرض کنید پروردگار متعال دارای اسامی مختلف است؛ یکی اسم عالم است، یکی اسم قادر است، یکی اسم خالق و امثال ذلک است خب این اسم عالم که الآن می‌گوییم: **الله عالم** این عالمی را که شما حمل بر الله می‌کنید به چه لحاظ حمل می‌کنید؟! از پیش خودتان دارید حمل می‌کنید یا یک منشأ انتزاع در خارج دارد و شما

از آن منشأ انتزاع خارجی علم را انتزاع کردید و
آمدید بر إله حمل کردید؟! آن منشأ انتزاع با منشأ
انتزاع خلق تفاوت می‌کند و با منشأ انتزاع رزق
تفاوت می‌کند. اگر خدای متعال خلق نمی‌کرد ما
منشأ انتزاع برای علم را داشتیم. نیاز به خلق نیست.
خود پروردگار متعال عالم به ذات است و صدق
صرف نفس اشرف ذات بر ذات اقتضاء علم
حضوری ذات را برای خود ذات می‌کند؛ یعنی ذات
برای ذات بدون نیاز به جهت و حیثیت دیگر حاضر
است.

پس خود ذات در اینجا منشأ برای اخذ عنوان علم
بر اینجا شده است اما اگر فرض کنید خدا خلق
نمی‌کرد آیا شما می‌گفتید: **الله خالق؟! هُنوز خلق**
نکرده است. هُنوز خدا زیدی که یک سال دیگر [به
دنیا می‌آید را خلق نکرده است]. هُنوز پدر او با
مادرش ازدواج نکردند بعداً ازدواج می‌کند - ازدواج
که می‌دانید چیست؟! - و بعد از یک سال هم یک
آقازاده به دست می‌آورند. هُنوز خلقی که راجع به
این آقازاده در یک سال دیگر است انجام نشده است،
آیا می‌توانیم به خدا بگوییم که خدا خالق این بچه

یک سال دیگر است؟! نمی‌توانیم بگوییم چون منشأ
انتزاع ندارد! بله، خدا خالق است بالنسبه به افراد و
موجوداتی که فعلاً هستند ولی چیزی که هنوز
به وجود نیامده است و - البته بنا بر آن مبنای ما که
تمام اینها عالم ثابتات هست نه، بلکه بنا بر همین
مبنای قوم - چیزی که هنوز خلق نشده است، منشأ
انتزاع ندارد!

پس اطلاق اسماء و صفات الهی بر ذات به لحاظ
منشأ انتزاعی است که انسان از آن منشأ انتزاع آن اسم
را انتزاع می‌کند. اگر خدا خلق بکند ما به خدا خالق
می‌گوییم. اگر خدا خلق نکند خالق نمی‌گوییم!
هرچه هم بگویند که خالق بگو می‌گوییم که نه، خلق
نکردی! اگر خدا رزق بدهد به او رازق می‌گوییم و
اگر رزق ندهد می‌گوییم که رزق ندادی! هوا که رزق
نیست البته هوا هم رزق است! حالا فرض بکنید هوا
را هم از آدم بگیرد! هوا را هم کوپنی کنند! الآن که
همه چیز را کوپنی کردند و به آن مالیات بستند، بیایند
هوا را هم کوپنی کنند و مالیات به آن ببندند! بالأخره
نیاز است!

خب این، منشأ انتزاع می‌خواهد و منشأ انتزاع آن عبارت از آن عین خارجی است. این **موجود^{۲۸}** که الآن آمدید بر زید حمل کردید به چه لحاظ بر زید حمل کردید؟! به لحاظ وجود زید حمل کردید یا به لحاظ صرف حدود [حمل کردید]؟! به لحاظ وجود؟! وجود او با وجود دیگر تفاوت می‌کند! پس اطلاق **موجود^{۲۸}** بر موضوعات مختلفه به لحاظ منشأ انتزاع‌های مختلفین مختلف می‌شود.

تلمیذ: ببخشید پس آن فرمایش اول درس طولی فرمودید که تشکیک به حسب مفهوم اشتباه است الآن دیگر با این ... این درست می‌شود دیگر؟ این تشکیک در وجود به حسب منشأ انتزاع که در خارج داریم در ناحیه مفهوم هم این تشکیک را می‌پذیریم؟

استاد: البته آقایان که این مطلب را قبول ندارند این عرض بنده است. اگر این طور باشد بله، الآن که شما می‌گویید: **الله موجود^{۲۸}** یک موجودیت بالصرافه از الله می‌فهمید، این چه ربطی به موجودیت لیوان دارد؟! چه ارتباطی به هم دارد؟!

تلمیذ: در **زید موجود^{۲۸}** ارتباط مفهومی بین موضوع و مفهوم هم برداشته می‌شود. یک اشاره فرمودید که دیگر برداشته می‌شود و با محمول در اینجا یکی می‌شود.

استاد: محمول با او یکی می‌شود. حالا این را در لابه‌لای مسئله گفتم و إن شاء الله جلسه بعد توضیح می‌دهم. به اصطلاح یک مفهوم عام و اجمالی داریم که بین آن مفهوم عام و اجمالی با این زید اختلاف وجود دارد. یک **موجود^{۲۸}** که همان نفس هستی است.

ببینید خدمتتان عرض کردم قبل از اینکه زید به وجود
 بیاید یا اصلاً شما هیچ اطلاعی ندارید از اینکه اصلاً
 به وجود آمده یا نیامده است. یک کسی می گوید:
زید، وقتی که **زید** می گوید، آیا شما **موجود** از آن
 می فهمید؟! **موجود** نمی فهمید. از زید چه
 می فهمید؟! یک فردی از افراد این نوعیت خاص که
 دارای این خصوصیات خاص است از **زید**
 می فهمید. هنوز **موجود** نگفتیم. یک وقتی می گوید
 که **زید معدوم** اصلاً بحث وجود نیست. یک وقتی
 می گوید که **زید عالم** باز بحث وجود نیست. یک
 وقتی می گوید که **زید قادر** باز بحث وجود نیست.

تلمیذ: وجود به اضافه یک چیز دیگر هست.

استاد: منظور این است که نفس وجود در اینجا
 نیست. قدرت در اینجا هست. حالا به **زید معدوم**
 چه می گوئید؟ اصلاً در اینجا وجودی در کار نیست!

تلمیذ: یعنی وجودی تصور می کنیم بعد می گوئیم که **معدوم**.

استاد: بله، خب شما سلب آن را نسبت می دهید
 ولی خود وجود را که چیز نمی کند. خود عدم هم
 چون ضد وجود است در اینجا تصور می شود. اما
 وقتی می گوئید: **زید موجود** از این **موجود** یک
 معنای دیگری می فهمید. پس معلوم می شود که آن

موجود^{۲۸} با این زید^{۲۸} دو مفهوم مخالف است که اگر مفهوم، مفهوم موافق بود وقتی که زید^{۲۸} می گفتی چون موجود^{۲۸} هم می خواست همراهش برود برای اینکه شما متوجه نشدید. عرض من در اینجا این است که این موجود^{۲۸} که در اینجا برای این قضیه آوردیم با موجود^{۲۸} کلی که به عنوان یک مفهوم کلی در اینجا به نحو اجمال مدّ نظر است تفاوت دارد.

تلمیذ: پس در واقع یک اتحاد مصداقی در خارج می شود؟

استاد: اتحاد مصداقی در خارج درست است ولی صحبت در این است که مرحوم آخوند می خواهند ثابت کنند بر اینکه محمولات همه یکی هستند و موضوعات تفاوت می کنند ولی محمول و موضوع در خارج یکی است حالا یا ما اتحادش را اتحاد ترکیبی بدانیم یا اتحادش را عینی و انضمامی بدانیم یا نمی دانیم یک بحث دیگر است. در خارج یکی است اما صحبت سر اختلاف ادراک مفاهیم است. ایشان می فرمایند که شکی نیست در اینکه بین موضوع و محمول اختلاف است. اختلاف در این است که آن بر یک معنا دلالت می کند. عرض بنده این است که یک محمول داریم که محمول کلی

است که آن معنای مجمل وجود است و یک محمول داریم که برای قضیه می‌آوریم. این محمولی که برای قضیه می‌آوریم با آن چیز یکی است و یک معنا را دارد. البته نه‌اینکه «با آن معنا یکی است» به معنای این است که مفهوم او با مفهوم او یکی است [بلکه] محمول این با محمول قضیه دیگر فرق می‌کند نه‌اینکه با این...

تلمیذ: اگر اتحاد مفهومی بین موضوع و محمول قائل بشویم، دیگر تباین در صدق محمول و موضوع از بین می‌رود.

استاد: احسنت! این درست است. صحبت من در اینجا این بود محمولی را که برای موضوع می‌آوریم این محمول با این از نظر مفهومی تغایر دارد. بالأخره این مفهوم دلالت بر هستی می‌کند و آن فقط دلالت بر نفس خود صورت ماهوی می‌کند. صحبت من این بود که این محمول **زیدٌ موجودٌ**^{۲۸} با محمول قضیه دیگر دوتا است نه‌اینکه نسبت به موضوع هیچ اختلافی ندارد چون منشأ انتزاعش منشأ اختلاف است.

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد